بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1295

در مسئله ی قرض می فرمایند هر شرطی به نفع قرض دهنده حرام است.هر گونه شرطی باشد که اون به نفع قرض دهنده باشد این شرط حرامه و این قرض ربوی حساب می شود.این قرض هایی که به شرط رهن تصرف می­شود خب این هم از همین قبیله دیگه.یعنی قرض دهنده شرط می کند که توو خانه ی قرض گیرنده بنشیند تصرف کند که اگر تصرف اون خانه نباشد بهش قرض نمی دهد.خب این قرض،قرض مشروط هست و به نفع قرض دهنده.این جایز نیست البته اگر چنانچه شرطی در ضمن عقد نباشد در ضمن قرض نباشد قرض الحسنه است.واقعا که اگر چنانچه او هم تصرفش ندهد باز این قرض میده منتهی او بعدا خودش رضایت می دهد که این تصرف کند اگر اون مدیون بعد از اینکه معامله ی قرض انجام شد او اجازه ی تصرف به اون قرض دهنده می دهد.این عیبی ندارد؛ اما اگر نه شرط باشد که اصلا قرض دادن مبتنی بر این تصرف در اون خانه ی رهنی باشد خب این جایز نیست که قرض نمیده مگر به شرط تصرف در عین مرهونه حتی این جایز نیست.اما اگر نه قرض می دهد به او ولو اینکه خانه اش هم تصرف به او نده باز هم قرض میده منتهی او بعدا خودش رضایت داده که این بنشیند تصرف کند این اشکالی ندارد جایز است اما خب عملا که این طور نیست.عملا مبتنی بر شرطه که اگر اون نباشد این قرض نمی دهد اگر این باشد جایز نیست قرض می دهد به شرط اینکه تو خانه ی او تصرف کند.حالا اگر چنانچه اجاره ی مشروط باشد خب این ظاهرش شرعی می شود دیگه اجاره ی مشروط باشد نه قرض مشروط.قرض مشروط ربویه اما اگر حالا این خانه اش را اجاره میدهد منتهی به مبلغ کم اجاره می دهد دیگه یک خانه ای که مال­الاجاره اش مثلا فرض ماهی 20 هزار تومنه این می دهد به 2 هزار تومن.فرض بفرمایید خانه اش را اجاره می دهد به 2 هزار تومن منتهی شرط می کند که فرض بفرمائید که یک میلیون به من قرض الحسنه بده بله این اجاره اش که اگر این قرض الحسنه نبود مال­الاجاره اش 20 هزار تومن بود ولی چون من می خواهم قرض الحسنه بگیرم 2 هزار تومان می دهم.خانه را اجاره می دهم به 2 هزار تومن یا هزار تومن مثلا ولی به این شرط که بمن یک میلیون قرض الحسنه بدهی مثلا خب این می شود اجاره ی مشروط.این اجاره ی مشروط عیبی ندارد اما از اون طرف بخواهد بگوید که من یک میلیون به شما قرض می دهم به شرط اینکه خانه ات را به طور رهن تصرف به من بدهی.خب این می شود قرض مشروط.قرض مشروط به نفع قرض دهنده، این حرام است و رباست دیگه.اما از این طرف به آن طرف می گوید من خانه ام را اجاره می دهم به شما به 2 هزار تومن به هزار تومن این خانه ای که 20 هزار تومن مال­الاجاره اش هست ولی من می دهم به هزار تومن به شرط اینکه یک میلیون به من قرض الحسنه بدهی مثلا؛ می شود اجاره ی مشروط اگر این باشد خب صورت ظاهرش شرعی میشه ولو اینکه نتیجه همان خواهد بود اما خب به آن صورت ظاهر می شود اجاره ی مشروط.اجاره ی مشروط اشکالی ندارد اما از اون طرف قرض مشروط خب این ربوی می شود بله به قدر این شرط به نفع قرض دهنده جایز نیست حتی دیدم بعضی آقایان فتوایشان این که اگر کسی این بگوید من به شما قرض می دهم پول، ولی به این شرط که شما اون خمس و زکات و مظالمی که باید بدهی بده من به مستحقین برسانم با اینکه برای خودش نمی خواهد.می خواهد من به مستحقین برسانم اونی که خودت می خواهی به مستحق بدهی بده من به مستحقین برسانم.حتی گفته این هم جایز نیست برای اینکه باز یک نفعی به حال این هست دیگه ولو اینکه نفع ثوابی باشد مثلا، این هم باز شرط می کند که نفعی عائد قرض دهنده می شود این هم می فرمایند جایز نیست.پس مطلقا قرض الحسنه این که هیچ گونه شرطی نداشته باشد برای خدا قرض می دهد.قرض می دهد که او حل مشکلات کند و خب خدا راضی ازش بشود دیگه.این قرض الحسنه است و هیچ گونه شرطی نداشته باشد؛ شرطی که به نفع قرض دهنده باشد نباشد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿۱۵﴾

آیه ی شانزدهم از سوره ی مبارکه ی حج.این آیه شریفه خیلی مورد گفتگوست در میان آقایان مفسرین که آیا منظور چی هست و ضمیر "لن ینصره الله" مرجع اش چیه؟راجع به چی هست؟منظور رسول خداست؟ آیا راجع به افرادی که ظن به این دارند؟ به هر حال مورد بحثه و الا اونی که حالا به نظر می رسد اینکه در میان اقوال مفسرین اینکه مربوط باشد به اینکه افرادی که ضعیف الایمانند که آیه ی قبل هم راجع به همین ها بود و من الناس من یعبد الله علی حرفٍ اون افرادی که بی ایمان اند یا ضعیف الایمانند و از خدا بریده اند اینها در زندگی بی سرو سامانی دارند اینها وقتی در زندگی شان می رسند به بن­بست هایی به گرفتاری هایی چون تکیه گاه ندارند دیگه چون از خدا بریده اند فقط خودشان هستند بعد هم خودشان هم بیچاره می شوند و در مقابل مشکلات، حوادث و لذا دست­پاچه می شوند و گاهی تصمیم می گیرند کارهای خطرناکی، جنون آمیز مثلا، هی بدو بیراه به این می گویند روزگار غدّار و چرخ کج مدار و مثلا از این حرفها می زنند و عاقبت هم دست به خودکشی می زنند خیلی­ها انسانهایی هستند که چون از خدا بریده اند در مشکلات زندگی وقتی می افتند تکیه گاه ندارند و بیچاره می شوند و مستأصل، هی به چپ و راست می زنند عاقبت هم چه بسا یا مبتلا می شوند به بیماری های عروقی، توو تیمارستان ها باید بمانند یا اینکه دست به انتحار و خودکشی می زنند که ظاهرا آیه هم به این معنا، احتمالا البته که این باشد "من کان یظن ان لن ینصره الله" اون آدمی که از نظر اینکه با خدا رابطه ای ندارد اینجور معتقد شده که یار و یاوری ندارد در عالم.حتی خدا هم دیگه از او یاری نخواهد کرد مأیوسه حالت یأس درش پیدا شده این آدمی که ظن به این پیدا کرده اعتقاد به این پیدا کرده که خدا هم دیگه به داد او نخواهد رسید "لن ینصره الله فی الدنیا و الاخره" دیگه نه در دنیا نه در آخرت دیگه از جانب خدا هم مددی به او نخواهد رسید.بیچاره است و بی پناه؛ "فلیمدد بسببٍ الی السماء" گاهی اینجور میشه که مثل ریسمانی می خواهد از سقف بیاویزد و خودش را حلق آویز کند "ثم لیقطع" تا اینکه نفسش قطع بشود یعنی اینجور می شود عاقبت کارش، مثل اینکه می­خواهد تصمیم بگیرد یک ریسمانی از سقفش بیاویزد و خودش را هم به دار بکشد،حلق آویز کند که نفسش قطع بشود.خب بسیار خوب آیا این کار درسته؟یعنی این مشکلش را حل می کند؟ فلینظر هل یُذهِبَنَّ کیده ما یغیظ حالا بیاندیشید آیا کار، این نقشه، این که خشمی بوجود آمده، این نقشه، خشمش را برطرف می کند؟مشکلش را حل می کند؟یعنی آیا راه حل مشکل همینه که انسان هیچ تکیه گاه نداشته باشد؟خود باشد و خودش و امثال خودش؟در بیچارگی که تصمیم بگیرد که خودش را بکشد ریسمانی از سقف بیاویزد خودش را حلق آویز کند و نفسش را بند کند قطع کند خب ببیند آیا این حل مشکل می کند؟البته یکی از معانی که می شود در آیه استفاده کرد اینه.معانی دیگه هم شده حالا بخواهم وارد بشوم طول میکشد و نافع به حال هم نیست. "من کان یظن ان لن ینصره الله" اون آدمی که اعتقاد به این پیدا کرده، چون ظن بدون اعتقاد در قرآن داریم؛ اون کسی که اعتقاد به این پیدا کرده "ان لن ینصره الله"، "لَن" نفی ابد است که هیچگاه دیگه از جانب خداوند به او یاری نخواهد رسید، مأیوس شده فی الدنیا و الاخره فلیمدد بسببٍ الی السماء سبب: ریسمان، طناب.سماء: سقف را هم سماء گفته می شود.هر چه بالای سر هست ازش تعبیر به سماء می شود. فلیمدد بسببٍ الی السماء این مثل اینکه تصمیمش این می شود که ریسمانی از آسمان بیاویزد ثم لیقطع بعد خودش را حلق آویز کند و نفسش را بند بیاورد فلینظر حالا بیندیشد هل یُذهِبَنَّ کیده ما یغیظ آیا این نقشه و طرحی که دارد این می تواند خشم او را از بین ببرد و مشکلش را حل کند؟ مسلم نه دیگه و لذا انسان بریده ی از خدا هم در مشکلات گرفتاری دارد هم در ارتکاب گناه؛ هستند در مشکلات وقتی وارد می شوند چون از طرف خودشان این عاجزه خب انسانه دیگه انسان،محدوده،میدونه که عاجز شده دیگه حالا به هر دری می زند حل مشکل نمی شود هر طرف می رود "اَینما یُوَجّهه لا یأتِ بخیرٍ" به هر طرف روی می آورد خیر نمی بیند.خب عاجزه مشکل پیش آمده از طرفی هم ناصر و یاوری هم برای خودش در عالم معتقد نیست خدا را هم معتقد نیست که به دادش برسد خب این چه می کند خب معلومه عاجز شده از حل مشکل به هر دری می زند نمی شود خدا را هم تکیه گاه ندارد که اتکاء به خدا کند و دل به خدا ببندد و دلگرم باشد و آرامشی پیدا کند الا بذکر الله تطمئن القلوب وقتی که خدا را که ندارد خب چه دارد؟ "ما وجد مَن فقدک" اون کسی که تو را ندارد چه دارد؟خب قهرا عاقبت این دست به خودکشی می­زند دیگه، این مشکلش اینه و یکی هم در گناه؛ انسانهایی که گناه مرتکب شده اند آلوده شده اند.خب از طرفی می­بیند که آلوده شده کثیف شده، قذر شده و حتی پیش وجدان خودش هم سرافکنده است چون خود انسان واقعا در داخل وجودش یک دستگاه نهی دارد انسان عجیبه یعنی از طرف دستگاه دعوت به گناه دارد در داخل وجودش و نفسٍ و ما سوّاها فَاَلهَمَها فجورها و تقواها انسان جوری سرشته شده ساخته شده است که هم بذر تقوا درش کاشته اند هم بذر فسق و فجور این هر دو درش هست هر دو استعداد درش هست از داخل وجودش هم ندایی بر می خیزد: برو دزدی کن، برو شرب خمر کن، برو بی­عفتی کن، برو خیانت کن، از طرفی هم یک ندای دیگر برمی­خیزد: زشته، بده، دزدی قبیحه مثلا بی عفتی منفوره این هم هست دیگه در داخل وجود انسان، چون انسان وجودش، سرشتش این است که هم دعوت به تقوا دارد هم دعوت به گناه دارد. دو تمایل درش هست خود این تناقضی که در تمایلات انسان هست خودش نشانه ی این است که انسان نمی تواند به طور مطلق آزاد زندگی کند آزاد مطلق باشد از داخل وجودش نهیب به او می زنند هم نفس اماره دارد هم نفس لوامه دارد ان النفس لاَمّارة بالسّوء از داخلش او را دعوت به گناه می کند تمایلات دارد و شهوات نفسانی دارد و اینها معلومه از طرفی هم نفس لوامه دارد از داخل وجودش ملامت می کند وجدانش او را ناراحت می کند می­گوید بدکاری کردی گناه کردی زشتی کردی دروغ گفتی سرقت کردی آدم کشتی هی ملامتش می کند نفس لوامه است که لا أُقسم بیوم القیامه ، ولا أُقسم بالنّفس اللّوّامه این هر دو را انسان دارد خودِ در داخل وجودش هم دعوت به گناه است هم نهی از گناهه و این نشان می دهد که انسان فطرتا نمی تواند آزاد مطلق باشد از داخل وجودش نمی گذارد که آزاد مطلق باشد هم تمایل شهوی دارد هم از این طرف هم دعوت به تقوا دارد به همین جهت دین مقدس هم مطابق با همین فطرت تنظیم شده در دین هم همین جوره در خود دین هم،هم دعوته به اشباع غرائز داریم هم از اون طرف نهی از طغیان داریم هردوش هست.دین مقدس هم دستوراتی می دهد که اشباع کن غرائز را،میگه غذا بخور لباس بپوش زن بگیر حتی جاه در حد خودش داشته باش مال در حد خود داشته باش.همه ی اینها را دعوت می کند نمی گوید که نداشته باش دعوت می کند به اشباع غرائز تمام این تمایلاتی که خدا در وجودت خلق کرده باید اشباع بشود از آنطرف هم نهی می کند از طغیان،تعدیل می کند مانند همان فطرت انسان است، خود انسان به حسب فطرت هم نفس اماره دارد هم نفس لوامه دارد هم دستگاه دعوت به گناه دارد هم دستگاه ملامت و سرزنش از گناه دارد دین هم مطابق فطرت انسان "فَاَقِم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله" دین هم مانند همان فطرت انسان هم دستگاه دعوت به تمایلاتش شهوات نفسانی دارد و هم اینکه نهی دارد طغیان نکن خب این هر دو را دارد و لذا انسانی که گناه مرتکب می شود از طرف اینکه شهوات دارد و تمایلات دارد گناه مرتکب می شود بعد از اینکه گناه مرتکب شد بعد نفس لوامه اش از داخلش سر می کشد هی ملامتش می کند سرزنش می کند گاهی در فشار روحی قرار می گیرد اصلا واقعا مثل دیوانه ها می شود که اصلاً کار بدی کردم چه کار بکنم حالا در این صورتی که گناه مرتکب شده و نفس لوامه هم دارد ملامتش می کند، فشار روحی بهش می آورد از طرفی هم خدای غفار را نمی شناسد خدای ستار را نمی شناسد چه کار می کند این حالا هم در فشار روحی قرار گرفته آلوده شده می گوید من که آلوده شدم حالا چه یک نی چه صد نی.آب از سرم گذشته دیگه به وادی گناه و بدبختی ها می افتد در عین حال هی فشار می خورد از این طرف افتاده در وادی گناه از اونطرف هم اون نفس لوامه ناراحتش می کند مثل دیوانه ها؛ چه کار بکند، معلوم نیست؛ از طرفی هم خدای غفار را نمی شناسد.خب چکار می کند عاقبت هم باز یا مبتلا می شود به بیماری های روحی برود در تیمارستان ها بخوابد یا دست به خودکشی بزند دیگه.در هر دو مرحله انسان گرفتاره.اگر جدا از خدا باشد هم در مشکلات زندگی گرفتاره هم در وادی گناه گرفتاره اما قرآن در هر دو مرحله را هگشایی می کند در مشکلاتی که پیش آمده برای انسان میگه غم نخور نه "فان تَوَلّوا فقل حسبی الله ،لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم" اگر تمام عواملی که برای تو می خواستند سعادت بیاورند همه رو کردند پشت کردند همه رفتند دیگه هیچ عامل خیری به نظر خود نمی بینی و در عین حال هیچ غصه نخور بگو خدا مرا بس فان تَوَلّوا اگر همه ی مردم هم از تو رو برگردانند و هیچ عامل خوشبختی هم برای خود نبینی در عین حال من هستم فان تَوَلّوا فقل حسبی الله بگو خدا مرا بس علیه توکلت من تکیه به خدا می زنم و هو رب العرش العظیم خودش در آخرین آیه ی سوره ی توبه به این کیفیت با بنده اش صحبت می کند: نه من هستم؛ اگر همه ی مردم هم پشت بکنند و هیچ عاملی هم در کار نباشد من هستم. یا در سوره ی انفال هم باز داریم "و ان تولوا فاعلموا ان الله مولاکم نعم المولی و نعم النصیر" اگر همه هم از شما روی برگردانند، بدانید که خدا مولای شماست؛ "و ان تولوا فاعلموا ان الله مولاکم نعم المولی و نعم النصیر" خوب آقایی داری خوب مولایی داری خوب یاوری داری، تو تنها نیستی، من کسی نیستم بیاورم بنده ام را تووی این دنیای طوفانی رها کنم؛ این جور نیست، اگر کسی با شما رفیقه، شما را دعوت کرده ببرد در یک کشوری مثلا که آنجا هیچ کس را شما نمی شناسی زبان هم بلد نیستی، برود شما را رها کند، خب نمیگید این که خلاف رفاقته تو مرا آوردی اینجا، من که نه زبان بلدم نه با کسی آشنا هستم، ول کردی رفتی این خلافه فتوت هست.آیا خدا این کار را می کند که بنده اش را بیاورد توی این دنیای پر طوفان، عاجزِ بیچاره رها کند در شکم مشکلات؟ نه این طور نیست "وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ"؛ "ذلک بأنّ الله مولی الذین آمنوا و انَّ الکافرین لا مولی لهم" اونهایی که کافرند با خدا ارتباط ندارند؛ ولی شما که مسلمانید، شما که مؤمنید، شما که خداشناسید، چرا رابطه را با ما قطع می کنید؟ بگید "حسبی من هو حسبی ، حسبی من لم یزل حسبی، حسبی من کان مُذ کنت لم یزل حسبی،حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم" پس در مشکلات زندگی، هر چه هم باشد، خدا دارد وعده ی پشتیبانی می دهد، می­گوید هیچ وقت خود را تنها نبین، خود را بیچاره نبین؛ من چاره­ساز همه ی مشکلاتم.این در وادی مشکلات؛ اما از اون طرف در وادی گناه؛ حالا کسی گناه کرده، آلوده شده، خب بله، اول خدا میگه که گناه نکن "رُبَّ شهوةِ ساعةٍ اورث حُزنا طویلا" البته چه بسا یک لحظه شهوترانی، یک عمر پشیمانی می آورد؛ نکن این کار را خود را آلوده نکن؛ حالا آلوده کرده، حالا او را مأیوس نمی کند خیال نکن دیگه آب از سر گذشت، چه یک نی، چه صد نی؛این طور نیست. "قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا" رسول من! به این بندگان من بگو که هیچ وقت از رحمت من مأیوس نباشند. درسته بر خود ظلم کرده­ای، ستم کرده ای خود را آلوده کرده ای، ولی در عین حال بنده ی من هستی

"یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم" بر خودتان اسراف کرده اید اما باز بنده ی من هستید "لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا"؛ "و اذا جاءک الذین آمنوا بایاتنا" به رسول خودش دستور می دهد "اذا جاءک الذین یومنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کَتَب ربکم علی نفسه الرحمه" این بندگان من که حالا آلوده شده اند گناه کرده اند وقتی آمدند در خانه ی تو، نکند ردشان کنی، جواب رد به آنها نده، بگو خوش آمدی "سلامٌ علیکم کَتَب ربکم علی نفسه الرحمه" خدا بر خودش حتم کرده که شما را مشمول رحمت قرار بده "کَتَب ربکم علی نفسه الرحمه" خداوند، غفور و رحیمه.خب این انسان را زنده می کند ولذا اون "محمد بن زُهری" ظاهرا، "مسلم زُهری"، "محمد بن مسلم زُهری" که به ابن­هشام زُهری هم معروف است، زمان امام سجاد ؟ع؟ بود این در دستگاه بنی امیه بود خب منصبی داشت حالا وزیر بود هر چه بود، منصب عالی داشت، ولی در باطن، آدم خوش طینتی بود، آدم بد جنسی نبود.این در زمان حکومت خودش، پیش آمد، یک فرد بی گناهی در زندان او مُرد و این خیلی ناراحت شد، چون آدم بی گناهی بود، تو زندان مرده؛ این سخت ناراحت شد، گفت من باعث شدم یک فرد بی­گناهی به این شیوه کشته شد؛ من آدم کشته ام به این کیفیت، خیلی فشار روحی برش فشار آورده، جوری که اصلا دست از کارش کشید، نتوانست توو کار بماند بلکه از زندگی هم دست کشید از خانه و زندگی و اینها، رفت منزوی شد مثل دیوانه ها دیگه اصلا با کسی حرف نمی زد، یک نقطه ی نامعلومی را نگاه می کرد در حال بُهت زدگی بود هر چه کسانش می خواستند بیاورند سر کارش، نمیشد با کسی حرف نمی زد اصلا، مدتی به همین کیفیت بود تا موسم حج شد؛ کسانش بردند به مکه، شاید اجتماع از این محل را ببیند و یک تحولی پیدا کند ولی آنجا هم به همین کیفیت بود می رفت به مسجد الحرام در گوشه ای می نشست و همین طور مات و مبهوت و متحیر، حالت افسردگی، مثل دیوانه ها، حالی داشت. مردم دورش جمع می شدند تماشا می کردند.همان سال امام سجاد ؟ع؟ هم در مکه تشریف فرما بودند از کسانش رفتند خدمت امام که آقا زُهری به این درد مبتلا شده و الان هم مکه هست اگر عنایتی بفرمایید، شاید نافع به حالش باشد، آقا هم سابقه داشت با او، نامه ای نصیحت آمیزی هم خیلی تندی هم نوشته بود قبلا به ابن شهاب، تشریف فرما شدند و دیدند در گوشه ای نشسته و مردم هم دورش حلقه زدند تماشا می کنند؛ تشریف فرما شدند؛ احساس کرد که مردم کنار می روند راه برای کسی باز می کنند.سر بالا کرد تا چشمش به امام سجاد ؟ع؟ افتاد از جا پرید با کمال ادب و احترام سلام کرد به امام ؟ع؟ یک کسی که مدت ها بود یک کلمه حرف نمی زد اصلا، با کسی تکلم نمی کرد ولی تا چشمش به امام افتاد از جا برخاست احترام کرد سلام کرد و امام جواب سلام دادند و فرمودند "مالک"! چه شده؟ می بینم افسرده ای، مهمومی، چرا ناراحتی؟ بعد تأملی کرد و آهی کشید، بعد گفت آقا گناهی بزرگ مرتکب شده ام آدم کشته ام و دیگه از زندگی سیرم نمی خواهم در دنیا زنده بمانم همین را گفت امام یک جمله ای فرمود ..... فرمود که "اِنّی اَخافُ عَلَیک مِن قُنُوطِک اَکثَرُ مِن ما اَخافُ عَلَیکَ مِن ذَنبِک"؛ این حالت یأس و ناامیدی که از رحمت خدا داری، برای تو گناهی بزرگ تر است از آدم کشی؛ یعنی آنچنان من از تو می ترسم از این حالت یأست، از اون حالت از اون گناه آدم کشی­ات نمی ترسم. تا این جمله را فرمود این مرد یک ارتعاشی در بدنش پیدا شد و گفت آقا! یعنی خدا مرا می آمرزد؟ مرا می بخشد؟ این گناه من قابل عفو هست؟ فرمود بله خدا تو را می آمرزد خداوند غفور است خدا رحیم است.همین قدر ببر دیه ی مقتول، خونبهای مقتول را بده به اولیائش، بعد هم استغفار کن، توبه کن، مشمول رحمت خدا هستی؛ برو سر کار و زندگی ات و از وظایف دینی و اجتماعی ات کناره گیری نکن. تا این حرف را شنید خیلی نفسی راحت کشید گفت: "اَلله اَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَه" خدا می داند چه کسانی را رهبر و پیشوای مردم قرار بدهد. بعد گفت: آقا من برده ام دیه را از من نگرفته اند خونبها را. فرمود که صبر کن موقع نماز که رسید، اون مبلغ را در میان کیسه ای بگذار، ببر بدون اطلاع آنها توو خانه شان بیافکن؛ از این راه اداء دِین کرده ای، بعد هم استغفار و توبه کن، دنبال کارت برو. همین کار را هم کرد و بالاخره راحت و عادی شد، سر کار و زندگی اش رفت.اینها نمونه ای است از اینکه اولا گناه درباره ی آدم چه می کند و از اون طرف هم حال توجه به خدا، حالا تضرع و زاری به درگاه خدا، آدمی را آرامش می دهد: "اَلا بِذِکرِ الله تَطمَئِنُّ القُلُوب". حالا کوفه؛ این مردم کوفه بدبخت و بی­نوا شدند. اون گروه از اون طرف بی نوایی گریبانشان را گرفته است؛ از این طرف گروهی که غرق در مصیبت بوده اند، اما چنان توجه به خدا دارند، کوچک ترین سستی درشان پیدا نمی شود.یک زن در ظرف چند ساعت آن همه مصیبت ها بر جانش و تنش رسیده: زینب کبری ؟ع؟ ما چه می دانیم زینب کبری چه جوهری و چه حقیقتی است ما فقط اسم زینب می شنویم ولی با همه ی اون مصیبت ها وقتی وارد می شود به کوفه با اون قدرت و صلابتی که دارد "أومأت الی الناس بالسکوت" اون غوغای شهر کوفه را با یک اشاره، آرام می کند. قلب متصل به خدا اینه؛ یعنی اظهار ضعف و سستی نمی کند؛ حالا مصیبت زده ام، گرسنه ام، تشنه ام، تازیانه خورده ام، اینها نیست؛ یک اشاره به مردم: "أومأت الی الناس بالسکوت! ف...... الانفاس و سکنت­الاجراس" گویی تمام این زنگ ها از صدا افتاد؛ گویی نفس ها در سینه ها حبس شد شروع کرد صحبت کردن با آنها که اون راوی گفت به خدا قسم من هیچ زن با حیایی را ندیده بودم سخنورتر از زینب کبری ؟ع؟ گویی که زبان امیرالمومنین بود در دهان زینب ؟ع؟ می چرخید و صدا می زد: "یا اَهلَ الغَدر، یا اَهلَ الخَتل" ای مردم بی وفا! ای مردم مکار! ای مردم غدار! شما الان گریه می کنید "أَتَبکُون عجل والله فابکو"؛ به خدا قسم شما سزاوار گریه اید باید گریه کنید بر بدبختی شما "أَتَدرُون وَیلَکُم" می دانید چه گناهی مرتکب شده اید؟ "أیّ کَبدٍ مِن رسول الله فَرَیتُم؟" میدانید چه جگری از پیغمبر شما سوراخ کرده اید؟می دانید چه پرده­گیانی را در میان کوچه و بازار می چرخانید؟ می دانید چه خون هایی در زمین کربلا ریخته اید؟ "عجل والله"